



«محمدعلی فروغی» سیاستمداری که در تاریخ معاصر ایران به‌عنوان ناجی سلطنت پهلوی در شهریور ۱۳۲۰ شناخته شده است، دارای ۲ شخصیت متفاوت و متمایز از یکدیگر است. فروغی از یک‌سو سیاستمداری کهنه‌کار و مؤثر در روزگار خود است که بسیاری از مشاغل مملکتی را تجربه کرده و از سوی دیگر با تالیف و ترجمه آثار متعدد و غور در آثار ادبی و فلسفی در قالب یک اندیشمند، ادیب و فیلسوف خودنمایی می‌کند.

فروغی در عالم سیاست نیز تمام مراحل رشد را تا هرم قدرت تجربه کرده بود. وی نخستین و آخرین نخست‌وزیر رضاشاه پهلوی بود و علاوه بر آن مشاغل مهمی همچون رئیس مجلس شورای ملی، وزارت خارجه، دارایی، جنگ، عدلیه، سفارت، وزارت دربار، ریاست مدرسه عالی حقوق، ریاست دیوان عالی کشور و نیز مشاغل متعدد دیگر را در کارنامه خود داشت.

فروغی در قامت یک اندیشمند و ادیب نیز به ترجمه آثار زیادی دست یازید. به‌عنوان نمونه تاریخ جهان را ترجمه و تلخیص کرد، در مدارس عالی آن روزگار تدریس کرد و در روزگار کناره‌گیری از قدرت از سال ۱۳۱۲ لغایت ۱۳۲۰ که رضاشاه به اجبار دوباره به او پناه آورد، مهم‌ترین کارهای علمی- ادبی خود را به انجام رساند.

■ **نظر به‌پرداز سلطنت یا اندیشه‌پرداز سلطنت پهلوی**
نقش فروغی در تثبیت پادشاهی رضاشاه تا روز تاجگذاری وی در ۱۵ خرداد ۱۳۰۵ و نیز نقشی که وی در شهریور ۱۳۲۰ در بقای سلطنت در خاندان پهلوی ایفا کرد، سبب شده وی را در تاریخ معاصر به‌عنوان یکی از اندیشه‌پردازان سلطنت پهلوی به شمار آوریم اما حقیقت این است که وی حداقل ایران آن روزگار را دارای آن آحادگی لازم برای تغییر حکومت از سلطنت به جمهوری نمی‌دانست. بنابراین هرج‌ومرج‌های اواخر سلطنت احمد شاه قاجار، او و برخی از آدم‌های خوشنام همچون ملک‌الشعرا بهار را به این فکر واداشته بود که می‌شود با به کار گماشتن قدری به‌نام سردار سپه کارها را با سامان کرد. وی برخلاف مصدق که آمدن سردار سپه را غلظتین دوباره

**حجت‌الاسلام والمسلمین حسن غفاری**؛\*

احتیاج به حکومت و تشکیلات منظم یکی از نیازهای اساسی و فطری انسان است؛ نیازی که از آن با عنوان نیاز انسان به زندگی اجتماعی یاد می‌کنند. برخی برای جولگیویی به این نیاز، حضور حاکمتری مردم را در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی جامعه بر حستم می‌کنند. توصیه و اقتضای از این دستست ما را به به سمت پذیرش مدلی رهنمون می‌شود که امروز یکی از مدل‌های مرسوم و رایج در دنیای سیاست است؛ مدلی که از آن با عنوان دموکراسی مبتنی بر قرارداد اجتماعی یاد می‌شود. این مدل بر اجرای قوانین- هرچند غلط باشد- اصرار دارد، زیرا توافق جمعی بر آنها وجود دارد و این کار، باعث انضباط اجتماعی می‌شود.

ظرفدان این رویکرد مفاهیمی همچون مشروعیت اجتماعی را مطرح می‌کنند و بر این ادعا پا می‌فشارند که در هر موقعیت اجتماعی اگر ۲ عنصر مشروعیت اجتماعی و مقبولیت اجتماعی گرد آیند، قطعاً هزینه‌های اجتماعی پایین می‌آید و اقتدار نظام بالا می‌رود. به این ترتیب در شرایطی از این دست می‌توان به پیشرفت ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در جامعه اندیشید. اما این مدل در درون خود تناقضاتی دارد و ای‌یسا بنیانگذاران آن به مشکلاتی از این دست توجه نداشت‌اند و نسبت به آنها اندیشه نکرده‌اند. مهم‌ترین و جدی‌ترین این تناقضات محدوداندیشی در مدلی از این دست است. توضیح بیشتر آنکه ذیل درکی اینگونه از نظام سیاسی، خواسته یا ناخواسته، تمام امکان‌های اندیشیدن را به اندیشه بشری محدود کرده‌ایم و راه هر اندیشه دیگری را بر خود بسته‌ایم. چنین وضعیتی، به‌طور طبیعی در پی درکی تماماً بشری از نظام سیاسی بروز خواهد کرد. در حوزه علوم تجربی، به جهت عدم احاطه بشر بر همه قوانین، به‌طور دائم نظر به‌ها در حال تغییر است. حال در نظر آوردید که انسان ناتوان و کم‌آگاه، با همه

و تمایلات آلمانی دارد.»

# نقش فروغی در بقای سلطنت

■ محمدتوحیدی‌چافی

چگونه یک مهره انگلیسی، پهلوی‌ها را در ایران حاکم کرد؟

و رضاشاه را تیره کرد. انعام محمدولی خان اسدی که پسر داماد فروغی بود باعث این ماجرا بود، اگر چه از نامه‌ای سخن گفته می‌شود که در خانه اسدی پیدا شده که فروغی با این شعر اسدی را به حل دوستانه ماجرا فرامی‌خواند: در کف شیر ن خونخوارهای/ غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟

می‌گویند رضا پهلوی با اطلاع از این نامه وی را با فریاد «زن ریش‌دار» از نخست‌وزیری برکنار می‌کند و جای وی را در ۱۳ آذر ۱۳۱۴ به «محمود جم» می‌دهد. «محمود فروغی» فرزند وی دلیل استعفا ی پدر را حادثه مسجد گوهرشاد، انعام اسدی و نیز مخالفت با شیوه کشف حجاب می‌داند به این معنی که وی با شیوه تند و خشن و اجباری کشف حجاب مخالف بوده و آن را به روش‌های فرهنگی و تربیتی منوط می‌کرده است.»

کناره‌گیری فروغی چه با استعفا ی وی صورت پذیرفته باشد و چه با عزل توسط رضاشاه، در سرنوشته رضا پهلوی بسیار مؤثر واقع شد، چرا که پس از فروغی، رضاشاه سیاست خارجی را با همه پیچیدگی‌ها و ظرایف آن به دست گرفت و با ساده انگاشتن جنگ جهانی و زویندهای پیچیده روابط و تعاملات بین‌المللی میان قدرت‌های بزرگ درگیر در جنگ و امید به پیروزی هیتلر، بهانه‌های لازم را به انگلیس و شوروی که دلخوشی زیادی از وی نداشتند (بویژه انگلیسی‌ها به‌سبب کمک‌هایی که به‌وی در نیل به سلطنت کرده بودند، او را قدرناشناس می‌دانستند) داد تا با تصرف ایران مقدمات خروج رقت‌انگیز وی را از ایران فراهم آورند.

■ **ماموریت‌سرنوشت‌ساز**
با شنیدن صدای پای متفقین در حومه تهران رضاشاه دستت به دامان مجید آهی و علی سهیلی برای پذیرفتن نخست‌وزیری و معامله بااشغالگران شد.

پهلوی اول شاید بسادگی می‌پنداشت چون آهی زبان روسی می‌داند یا سهیلی علاوه بر آشنایی بازبان روسی، همسر روس هم دارد، می‌توانند روابط وی و شوروی را به نفع او اصلاح کنند اما آن دو خود را مرد این کار ندانسته و مشترکاً فروغی کارکشته خانقشین بیمار را که در نزدیکی شاه سکونت داشت، پیشنهاد دادند و رضاشاه نیز پیشنهاد را به شرطی که آن دو در کابینه وی حضور داشته باشند، پذیرفت.»

کار فروغی برای ادامه کار رضاشاه غیرممکن اما برای بر تخت نشاندن ولیعهد دشوار بود. سر «پدر بولارد» وزیر خارجه انگلیس در مخالفت با ادامه زمامداری خاندان پهلوی تند بود و حتی در یکی از دیدارهایش با فروغی به او پیشنهاد داده بود خود ریاست‌جمهوری را بپذیرد اما وی نپذیرفته بود. حتی ترک‌ها را در کارنامه‌اش داشت، جانشین مخبرالسلطنه (مهدیقلی هدایت) شده بود که به دلیل بی‌علاقگی به تجدد، با علایق رضاشاه برای کشف حجاب همگام نبود. اما حادثه مسجد گوهرشاد که در همین دوره از نخست‌وزیری فروغی رخ داد، بار دیگر رابطه فروغی

رضاشاه نیز نخست به جانشینی محمدرضا متمایل نبود و در پی آن بود که با توان فروغی و اعتمادی که معتقد بود انگلیسی‌ها به وی دارند، دست به معاملهای با قدرت‌ها بزند اما فروغی به او فهماند که تنها شاید بتواند ولیعهد را به عنوان جانشین او بر جای بنشانند. محمدرضا نیز بر این سخن مهر تأیید می‌زند و همیشه سلطنت خود را مدیون فروغی می‌دانست. وی بعدها به مسعود فروغی فرزند ذکاءالملک گفته بود: «آنچه من دارم از پدر شمامست… پدرم تمایل زیادی به سلطنت من نداشت. در آن روزی که پدرم در منزل شما حضور پیدا کرده بود… مرحوم فروغی خواسته‌های انگلیس و روس را عنوان نمود که حتی درصد تغییر رژیم هستند، پدر شما در آن روز گفته بود شاید موفق شوم ولیعهد را به سلطنت بنشانم و شما در مازندران استراحت فرمایید، پدرم از این پیشنهاد نهنتها خوشحال نشده بود، بلکه با تغییر گفته بود مگر ولیعهد می‌تواند مملکت را اداره کند.»<sup>۱</sup>

در آن سوی ماجرا روس‌ها شاید همانطور که رضاشاه ادعان داشت به خاطر محاکمه توده‌ای‌ها در ایران از وی خشمگین بودند. آنها متمایل به تغییر حکومت از سلطنت به جمهوری بودند، شاید به زعم خود در صورت حاکمیت نظام جمهوری بهتر می‌توانستند آمال انقلاب شوروی را در ایران پیاده کنند و ذات سلطنت را بدرستی مخالف با کمونیسم می‌پنداشتند. اقدام روس‌ها در آذربایجان و کمک به برقراری حکومت خودمختار براساس آمال انقلاب بلشویکی مؤید این نگاه است.

مذاکرات میان فروغی و بولارد و نیز اسمیرنوف مذاکرات سختی بود. بویژه وقتی نماینده شوروی نیز همدستانان او بولارد پیشنهاد تغییر حکومت و تبدیل آن به جمهوری را مطرح کرد. سر ریدر بولارد وزیرمختار انگلیس نیز «قبول هر پیشنهادی از سوی ایران را منوط به تغییر حکومت در ایران» اعلام کرده بود. فروغی برای کاستن از تند ی بولارد از علی سهیلی که رابطه نزدیکی با «ایدن» دوست انگلیسی‌اش داشت نیز برای رضایت لندن جهت جانشینی ولیعهد بهره برده بود.<sup>۱۱</sup>

اما در آخرین مذاکره، استدلال‌های فروغی مبنی بر احتمال بروز هرج و مرج و امکان شورش مردمی بر اثر تحریک احساسات ضداجنبی، نمایندگان متفق را به تردید واداشت و نظر نهایی خود را منوط به کسب تکلیف از پایتخت‌های متبوع خود کرد. به نظر می‌رسد فروغی در کنار مذاکره با نمایندگان روس و انگلیس نقش خود را در فراری دادن شاه و ایجاد نگرانی عمیق در وی نیز بخوبی ایفا کرده باشد. ۲۴ شهریور که خبر رسیدن ارتش سرخ به کرج به رضاشاه رسید، فروغی به شاه یادآور می‌شود «آنها فقط با خود اعلیحضرت کار دارند.» روشن است که رضاشاه که معتقد بود روس‌ها قصد دارند انتقام محاکمه

کمونیست‌ها را از وی بگیرند، چقدر ممکن است از این اخبار اندیشناک شده باشد؛ آن هم رضاشاهی که چندبار تصمیم به حرکت به سمت اصفهان گرفته بود که با خواهش علی سهیلی و فروغی از این کار منصرف شده بود. در پی این مذاکره آخر بود که خود رضاشاه شتابزده پیشنهاد کناره‌گیری و خروج از ایران را مطرح می‌کند و می‌گوید: «من حاضر م از سلطنت استعفا دهم و از ایران به گوشه امنی بروم.» در حالی که پیش از آن فروغی پیشنهاد «استراحت در مازندران» را به وی داده بود!

در پی این ماجرا رضا پهلوی استغفانمهای را که پیش توسط فروغی نوشته شده بود به سرعت امضا می‌کنند؛ «نظر به اینکه من قوای خود را در این چند سال مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام، حس می‌کنم اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوان‌تری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد، بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد، بنابراین امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره‌گیری کردم.»<sup>۱۱</sup>

اما نکته‌ای که نقش فروغی را با اهمیت‌تر جلوه می‌دهد یا در تاریخ معاصر برجسته شده، ماجرای استعفا ی سریع رضاشاه و سوگند زود هنگام ولیعهد در مجلس بود. سفارخانه‌های ۳ کشور بر اساس آخرین مذاکره صورت گرفته هنوز نظر نهایی دولت‌های متبوع خود را درباره جانشینی ولیعهد که تلویحاً درباره آن با فروغی هم‌نظر شده بودند به ایران اعلام نکرده بودند اما فروغی با استفاده از شتاب و بیم رضاشاه از افتادن در جنگ متفقین و به‌خصوص ارتش سرخ شوروی در یک حرکت شستاب‌آمیز متن استعفانامه را به امضای رضاشاه رسانده و محمدرضا را برای ادای سوگند در مجلس آماده می‌کند!

فروغی و سهیلی تأکید داشتند قسم خوردن ولیعهد به عنوان شاه جدید ایران، بیش از ۲۴ ساعت به تأخیر نیفتد. با توجه به اینکه انگلیسی‌ها و روس‌ها «هنوز نسبت به شناختن پادشاه جدید ایران دستوری به نمایندگان مختار خود صادر ننموده بودند، خود این خصیصه ممکن بود، در صورت تأخیر معرفی شاه، موجب ایجاد تردید و اشکالاتی در ذهن چرچیل دوردن‌دیش و استالین دوردن‌دیش تر شود.»<sup>۱۲</sup> حقیقت این است که نباید از علاقه خود فروغی به ادامه حکومت پهلوی‌ها به‌رغم همه آزارهایی که از پهلوی اول دیده بود، به آسانی گذشت. فروغی نیز از استبداد شدید در کشور بویژه در اواخر حکومت وی خشنود نبود و خود نیز یکی از قربانیان ضدتغییری‌های رضا شاه بود که تمام حرکات وی و خانواده‌اش تحت پوشش نیروهای مخفی امنیتی بود. محمود فروغی فرزند وی آخرین روزهای رضاشاه ایران را دارای «شدیدترین حکومت مطلقه» در ایران توصیف می‌کند و می‌گوید: «وضع طوری بود که آدم با همسرش هم که می‌خواست صحبت کند باید ملاحظه می‌کرد.»<sup>۱۳</sup> فروغی با وجود ادعان به خفقان حاکم و عدول

توانایی‌های خرد آدمی داشت.

■ **تفاوت دموکراسی غربی و مردم‌سالاری دینی**
دموکراسی غربی با مردم‌سالاری دینی تفاوت‌های اساسی و بنیادین دارد. به زبان دیگر مردم‌سالاری دینی با مردم‌سالاری مطلق فرق دارد و متفاوت است. مردم‌سالاری دینی ترجمه جمهوری اسلامی است. در جمهوری اسلامی دین اسلام بر تمام قوانین سایه افکنده است و جامعه مبتنی بر آن اداره می‌شود.
به ۲ دلیل زیر در غرب به هیچ عنوان مردم‌سالاری صحیح و واقعی رخ نخواهد داد.
**الف** –فهم ناصحیح از توانمندی‌های آدمی: غربیان فهم نادرستی از نیازهای انسان دارند؛ به عبارت دیگر، به دلیل شناخت نادرستی که از انسان، جهان و خداوند حاصل کرده‌اند نمی‌توانند برای مشکلات بشری راهکار صحیحی ارائه دهند.
**ب**– فقدان توجه جدی و جان‌مایه‌دار به مقوله حیاتی عدالت در غرب: اندیشه غربی شناخت صحیحی از ضرورت رویکرد در عدالت ندارد و به جای توجه جدی به این اصل مهمی، در آنجا عمدتاً مقوله رضایت عمومی، به جای عدالت مطرح می‌شود.

نکته آنجاست که آرمان دموکراسی به معنای حضور حاکمتری مردم در عرصه سیاسی، در ایران اسلامی و ذیل نظریه مردم‌سالاری دینی اتفاق می‌افتد؛ با این تفاوت با غرب که در اینجا بالطبع انسان‌های دیندار، دموکراسی به معنای حضور مردم در تمام عرصه‌ها بدون در نظر داشتن دین را قبول نخواهند داشت.

در پایان یادآوری این نکته نیز حائز اهمیت است که اساساً دموکراسی موجود در غرب با آنچه در صحبت‌ها و نظر به‌ها گفته می‌شود، یگانه نیست و میان حرف و عمل در این عرصه تفاوت بسیار است. طبعاً پرداختن به این مقوله مجال دیگری را می‌طلبد.

■ **استاد حوزه و دانشگاه**
منبع:فصلنامه علوم انسانی اسلامی
صدرا